

کمال انسان از نظر دین

<?xml encoding="UTF-8?">

خدای سبحان کمال محض و کمال آفرین است؛ هر چه از او ظهور کند کامل است. عالم و آدم از او ظهور کرده و هر دو از مظاهر کمال حقند، هم کمال نفسی دارند و هم از کمال نسبی برخوردارند: «ما تري في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تري من فطور» (1) همه ذرات عالم هستی به سوی کمال در حرکتند و مسیر امر الهی را طی می کنند، خدای سبحان به آسمانها و زمین فرمود: خواسته یا ناخواسته به سوی من بیایید، گفتند ما خواهانیم و با طوع و رغبت می آییم: «فقال لها وللأرض اتيا طوعا أو کرها قالتا أئینا طائعين» (2). انسان نیز تافته ای جدا بافته از جهان خلقت نیست، از این رو سعی می کند با رسیدن به کمال مطلوب خود را با سایر مخلوقات وفق دهد و با مجموعه جهان آفرینش هماهنگ سازد، راه هماهنگ شدن با نظام پیوسته جهان، در سیر به سوی کمال مطلوب، کسب فضایل اخلاقی است. اخلاق این توانایی را دارد که انسان متخلق را در این مسیر با این مجموعه هماهنگ کند، انسان نیز به طور طبیعی پذیرای چنین هماهنگی است و در مسیر کمال مطلق در حرکت است.

کمال در چیست؟ صاحبان علوم گوناگون، تفسیرهای متنوع و متفاوتی از کمال انسان دارند. هر کسی کمال را در رشته علمی خاص خود می داند؛ ولی آخرین سخن را کمال آفرین جهان هستی، خدای سبحان، می گوید و چه کسی راستگوتر از اوست؟: «و من أصدق من الله قیلا» (3).

در علوم اعتباری و قراردادی، صاحبان علوم ادبی، کسی را که در علوم ادبی جامع باشد، «کامل» می نامند. آنان به کسی که لغت شناس ماهر و در فن لغت سرآمد باشد، «لغوی» و به کسی که در علم «اعراب» سرآمد باشد «نحوی» و به کسی که در فن شعر و قافیه و وزن شناسی ماهر باشد، «عروضی» و به کسی که جامع بین این رشته ها شده «ادیب کامل» می گویند.

در علوم استدلالی، به کسی که در هندسه، ریاضیات و علوم تجربی، طبیعی و منطق سرآمد و ماهر باشد و با جمع این سه رشته بتواند در معارف الهیه، حقایق را به خوبی استنباط کند، «فیلسوف کامل» و «حکیم» می گویند؛ ولی در علوم حقیقی و نزد اهل معرفت، کمال به معنای دیگری تفسیر شده است. مرحوم سید حیدر آملی، که از عرفای بنام امامیه و از معتقدان به ولای اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است می گوید: به کسی که در علم شریعت، سرآمد و در علم طریقت، دارای کارایی لازم و در علم حقیقت، صاحب بصر باشد، «شیخ» می گویند. بنابراین، شیخ، انسان کاملی است که دارای این ویژگیهای یاد شده باشد.

البته هر کدام از این علوم، اصطلاح خاص خود را داراست؛ در روایات معصومین (علیهم السلام) نیز آمده است که همه کمال، در امور، مانند «تفقه در دین» است: «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین و...» (4).

تفقه در دین، عبارت از دین شناسی و دین باوری است. کسی که دین شناس نیست یا دین شناس است ولی

دین باور نیست، فقیه نیست. «تفقه» در دین به معنای ماهر و محض بودن در دین است.

پایه علوم دین، سلسله ای از مسائل نظری و مسائل عملی است و کسی متفقه در دین است که در آنها سر آمد باشد. دین، هم دستور علم و هم دستور استغفار می دهد. ذات اقدس اله به پیغمبر می فرماید: «قل رب زدني علما» (5) یعنی، به خدا بگو که بر علم من بیفز. نیز خداوند در قرآن، بیان می کند که پیغمبر چه علمی را از خدا طلب کند.

همه علوم که در تأمین سعادت و رفع نیازهای بشری سهم مؤثری دارند از یک نظر، صبغه اسلامی و دینی دارند؛ چون فراهم کردن و فراگیری آنها و نیز استفاده از آنها در رفع نیاز جامعه اسلامی واجب عینی یا کفایی است و علوم از این جهت «اسلامی» می شود (البته برای اسلامی بودن علوم انسانی در رتبه اول و علوم تجربی در رتبه دوم معنای دقیقی است که خارج از بحث کنونی است)؛ ولی قرآن کریم، علمی را که اساس و پایه همه علوم است که اگر باشد، علوم دیگر فراهم و به جا مصرف می شود و اگر نباشد، علوم دیگر یا تحصیل نمی شود یا اگر تحصیل شود، به جا صرف نمی شود، به پیغمبر آموخت و فرمود:

«فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر لذنبك» (6)

و آن، علم «توحید» است.

اگر کسی بداند در کل جهان، خالق، مدبر و مربی عالم و آدم، خداست و همه کمالها و جمالها را او آفریده و زمام آنها به دست اوست، قهرا در فراگیری کمال از خدا غفلت نمی کند و اگر کامل شد، در نشر آن هم برای رضا خدا می کوشد و قصور و دریغی نمی ورزد. این علم، علمی استدلالی است. عالم شدن به وحدانیت حق، کار آسانی نیست. ممکن است کسی بر اساس همان تفکر سنتی و عادی بگوید: «لا اله الا الله» اما، در برنامه های عملی او توحید ظهور نکند.

نشانه توحید عملی توحید در برنامه های عملی آنگاه ظهور می کند که انسان در آغاز و پایان هر کاری «خدا» بگوید:

«و قل رب أدخلني مدخل صدق و أخرجني مخرج صدق» (7).

همان گونه که قبلاً اشاره شد، این آیه، اختصاصی به ورود در دنیا یا برزخ یا قیامت و خروج از دنیا یا برزخ یا صحنه قیامت ندارد، بلکه موحد هر کاری را انجام می دهد باید بتواند «نام خدا» را ببرد و این کار، قهرا واجب و یا مستحب است. به عبارت دیگر، کاری که انسان به نام خدا شروع می کند، کار حرام و مکروه یا مشتبّه و مشکوک نمی تواند باشد؛ زیرا چنین کارهایی هرگز مورد رضایت خدای سبحان نیست و با ذکر نام او نیز هیچ تناسبی ندارد.

این که گفته اند: هر کاری را که انجام می دهی نام خدا را ببر؛ یعنی کار باید به گونه ای باشد که انسان بتواند به نام خدا بگوید و این، بهترین برنامه های توحیدی است که در همه شئون زندگی ما هست. انسان موحد، در همه امور چنین می اندیشد. گاهی ممکن است انسان، در اوایل امر با حسن نیت، وارد کاری بشود و به نام خدا بگوید؛ ولی در اثنای عمل، جاذبه های طبیعی، او را به سمت خود منحرف کند و او نتواند در پایان کار به نام خدا بگوید. آیه سوره «اسراء» می گوید: در آغاز هر کاری که وارد می شوید، به نام خدا بگویید و به همین صورت کار را ادامه دهید به گونه ای که وقتی از آن دست کشیدید نیز بتوانید به نام خدا بگویید با این ترتیب، سراسر آن کار واجب یا

مستحب، مظهر توحید می شود.

چنین انسانی اهل استغفار هم هست، یعنی از خدا طلب مغفرت می کند که اگر غفلتی کرد یا قصوری ورزید و یا گاهی به برخی از گناهان صغیره مبتلا شد، خدا از او در گذرد و می دانیم که استغفار برای نوع اولیا، جنبه دفعی دارد، یعنی آنان با این استغفار از خطر ارتکاب به گناه می رهند، نه جنبه رفعی تا آنان با استغفار از خطر کیفر گناه ارتکاب شده نجات یابند.

انسان مهذب و منزّه از غبار طبیعت، کامل است. و بهشت، «دارکمال» نامیده می شود. اسلام نیز، کامل است و نقصی در آن نیست.

نعمت یاد آوری گناه مشکل ما در نقص و نرسیدن به کمال، فراموشی است که از بدترین مصیبت‌های ماست. کار خوبی را که انجام می دهیم، فراموش نمی کنیم. چون آن را بارها بازگو کرده و به آن علاقمندیم؛ ولی چون گناه مرتکب شده را پنهان می کنیم، کم کم از یادمان می رود. و در صدد جبران آن هم نیستیم؛ زیرا انسان آنگاه در صدد جبران نقص است که متذکر آن نقیصه باشد.

از این رو به ما گفته اند: اگر کار خیری کردید، آن را فراموش کنید و اگر از شما اشتباهی سر زد، به یاد آن باشید؛ زیرا تذکر خطا وسیله استغفار و سبب انفعال است ولی یاد آوری کار خیر، زمینه غرور را فراهم می کند. گاهی انسان آن قدر کار خیر را بازگو می کند که کار خیرش پژمرده می شود.

در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که اگر شما کار خیری را انجام دادید، لازم نیست آن را برای کسی بازگو کنید؛ مثل اینکه، شما گلی را از بوستان بکنید و چند بار به آن دست بزنید. طبیعی است که پژمرده می شود و عطر و زیبایی آن از بین می رود. کار خیر نیز وقتی زیبا و معطر است که پنهان بماند یا اگر در شیشه عطری را باز کنیم، عطر از آن می پرد. ولی کار شر مثل بوی بد است، در شیشه آن را بر دارید بگذارید زود بویش برود، یعنی به یاد آن باشید. وقتی به یاد بودید با توبه آن را جبران می کنید (8).

غیر معصومین (علیهم السلام) نوعاً کم یا زیاد به گناه آلوده اند و فراموشی، آلودگی را می افزاید. از این رو تذکر گناه، جزو بهترین نعمتهاست؛ زیرا انسان را به توبه وادار می کند. به همین جهت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده شده که: «فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک وللمؤمنین» (9) تا هشدار می باشد برای امت آن حضرت.

کمال در بینایی و دارایی با این بیان، معلوم می شود کمال، در بینایی و دارایی انسان است، انسان باید معارف الهی را به خوبی بفهمد و بر اساس آن عمل کند، یعنی آنچه را که یاد گرفته به عمل برساند. همان گونه که خوبیه با عبادت‌های خوب تلازم دارند، بدیها نیز با عبادت‌های ناقص متلازمند؛ یعنی، اگر کسی به بخشی از کارهای خوب موفق شود، توفیق انجام نمازهای خوب هم نصیب او می گردد. و آن نمازهای خوب، زمینه می شود که بعد از نماز به کارهای خوب دیگری دسترسی پیدا کند؛ متقابلاً اگر کسی تن به گناه بدهد، به عبادات خوب، موفق نمی شود عبادات او ناقص است و عبادات ناقص، توان ندارد او را از زشتیها باز دارد. چون نمازی که عمود دین و با روح است، انسان را از زشتی باز می دارد. این خود نهی از منکری است که ضامن اجرا دارد. اینکه خداوند در قرآن می فرماید:

«ان الصلوة تنهي عن الفحشاء والمنکر» (10)

یعنی، نماز واقعا انسان را در درون خود، حفظ می کند و باز می دارد. این نهی از منکر تشریعی نیست. گاهی ممکن است ما به گناهی تن در دهیم و دیگری ما را نهی از منکر کند؛ ولی سخن او در ما اثر نکند؛ اما اگر کسی از درون، ما را نهی از منکر کند، یقینا اثر دارد. نماز نهی از منکر از درون است و انسان را از زشتی باز می دارد و اگر انسان از زشتی بازداشته شود، «کامل» می شود.

جهاد اکبر و ریزش کوثر از سخنان شیرین افلاطون این است که می گوید:
من در علوم دیگر می نوشیدم تا سیراب بشوم؛ ولی در علم الهی، سیراب شده ام بدون اینکه بنوشم.
در علوم دیگر، اگر انسان کتابی را مطالعه کند و با رنج و کوشش مطلبی را بفهمد، به همان نسبت لذت می برد.
مانند کسی که با کندوکاو مقداری آب، استخراج کرده و نوشیده و رفع عطش کرده و لذت برده است؛ اما در معارف حقه، کمال به گونه ای است که انسان بدون رنج کتاب، کتیبه، درس، الفاظ علوم حصولی و مفهومی ذهنی و... سیراب می شود؛ مثل این که در بهشت اگر کسی بخواهد از کوثر استفاده کند، با رنج و تلاش همراه نیست. لذا می گویند:

«دولت آن است که بی خون دل آید به کنار» .

رنجهایی ما محصول موقتی دارد؛ لطف آن است که از جای دیگر، نصیب انسان شود و وقتی از جای دیگر، نصیب وی می شود که قلب منزّه داشته باشد. مأموران الهی دائما فیض می رسانند و قلب منزّه و مهذب طلب می کنند این ما هستیم که متأسفانه همواره سعی می کنیم باری بر دشمنان افزوده و با همین علوم حصولی و مدرسه ای خود را سرگرم کنیم! از این رو مشغول کند و کاو هستیم تا اندک آبی از زمین بجوشد؛ اما تلاش و کوشش نمی کنیم که کوثر علم الهی از بالا ریزش کند، و این با جهاد اکبر حاصل می شود که بسیار سخت است، به این دلیل که ما در نمازی دو رکعتی، که حداکثر پنج دقیقه وقت لازم دارد، نمی توانیم خود را حفظ کنیم!

دیو در خلوتگه دل!

ما می خواهیم با خلوص و حضور باشیم و به آن علاقمندیم و دین نیز به آن دستور داده، پس کیست که حواس ما را به شرق و غرب و بالا و پایین، منحرف می کند؟ معلوم می شود ما امین نبوده و در نعمتهای الهی امانت را رعایت نکرده و دشمن دین خود و خدا را که شیطان است به درون دل، راه داده ایم و او فکر ما را رهبری می کند! او در حال عادی کاری با ما ندارد کسی که می خواهد یک ساعت در جایی بنشیند و فقط به در و دیوار نگاه کند، حواسش جمع است و نگاه می کند، چون اتلاف عمر است و شیطان در حال اتلاف عمر، با تمرکز حواس انسان کاری ندارد.

نیز اگر کسی بخواهد به آهنگ حرامی گوش بدهد یا منظره حرامی را بنگرد، حواسش جمع است و با کمال حضور دل، آن آهنگ باطل را گوش می دهد و آن منظره حرام را هم می نگرد، چون او دل را به دست کسی داده که خواسته اش همین است؛ ولی اگر بخواهد مواظ و معارف دینی را گوش بدهد یا قرآن و دعا بخواند تمرکز حواس ندارد، کلمات را بر زبان جاری می کند؛ ولی معانی در دلش راه ندارد؛ زیرا صحنه دل را دیگری گرفته، مانند مال باخته ای که دیگری به خانه او آمده و غاصبانه آن را اشغال کرده است.
ذات اقدس اله می فرماید:

«بل الإنسان علی نفسه بصيرة و لو ألقى معاذیرة» (11)

انسان بر جان خود، «بصیره» است، یعنی خودش را می شناسد (12). هر کس وقتی به درون خود، سری می زند خود را خوب می شناسد؛ اگر چه ممکن است بخواهد برای تبهکاریهای خود توجیه های ناروا کند و عذرهای باطل بتراشد:

«و لو أَلْقَى معاذیرة»

و این البته اختصاصی به قیامت ندارد. در دنیا هم ما خود را خوب می شناسیم. اگر بخواهیم کامل بشویم چاره ای جز تهذیب روح نیست و تهذیب روح راه ندادن بیگانه به حریم دل است. وقتی هر گونه سخنی را می گوئیم، به هر جایی نگاه کرده، به هر چیزی گوش فرا می دهیم، هر غذایی را خورده، و به مال هر کسی چشم طمع دوخته ایم، بدانیم بیگانه را در دل خود جای داده ایم. آنگاه که بیگانه در دل ما جای کند، آن را تصاحب می کند. به همین جهت، نمازی خوانده می شود که از نظر فقهی و شریعت صحیح است اما از نظر کلامی، اخلاق و طریقت مقبول نیست. چون در بعضی روایات اهل بیت (علیهم السلام) هم آمده است که: همان مقداری از نماز مقبول است که انسان می فهمد با خدا مناجات می کند. آن نقاط روشنی که در نماز هست چند جمله ای است که انسان می فهمد با چه کسی حرف می زند، جملاتی که با خلوص، ادا می شود (13).

بنابراین، کمالی که فقه و دین آن را به رسمیت می شناسد در تقرب به خدا و مظهریت انسان برای ذات اقدس اله است. چون هیچ نقصی در او نیست. و او هستی، علم، قدرت، حیات و کمال محض است و بنده خدا هر اندازه به او نزدیک شود از این اوصاف سهمی می برد و طرفی می بندد و به همان اندازه، کامل می شود و تنها مانع رفتن به سوی دوست، «غبار ره» است که با تهذیب، زدوده می شود.

کمال در گرو احساس خطر کسی که می داند خطری تهدیدش می کند و او را در بین راه، گرسنه و تشنه می گذارد، در فکر علاج خطر بر می آید. جهنمی ها در عین حال که غذاهای فراوانی می خورند و آبهای فراوانی می نوشند، همیشه گرسنه و تشنه اند؛ زیرا غذایشان «غسلین» و «ضریع» است: «فلیس له الیوم هیئنا حمیم و لا طعام إلا من غسلین» (14) و «غسلین» همان چرکابه است، «لیس لهم طعام الا من ضریع» (15)

و «ضریع» یعنی تیغ. چون آنان، در دنیا به طور مرتب به این و آن نیش می زدند و خار راه بودند. زخم زبان و زبانه قلم، بدگویی و سلب حیثیت از این و آن در حقیقت، تیغی است که به جان دیگران فرو می رود و همین تیغها در قیامت، ظهور می کند و به بوته تیغ تبدیل می شود که آن را به تیغ زن می خوراند. انسان در دنیا هر شبانه روز، دو یا سه وعده غذا می خورد و سیر می شود. مگر انسان طماع که شبانه روز غذا می خورد، شب به امید صبح بر می خیزد و صبح به امید شب می کوشد؛ ولی هرگز سیر نمی شود. غذای دوزخیان دایمی است و مدام باید غسلین و ضریع بخورند. این گونه از پی آمدهای تلخ، ناله و استغفار دارد و بدون آن، کمال ممکن نیست و سخن خدا هم سخنی مانند «سبعه معلقه» و دواوین شعرای جاهلی نیست تا از باب «أحسنه أكذبه»، مبالغه و اغراق در آن راه داشته باشد، بلکه صدق محض است.

قرآن کریم در جای دیگر می فرماید:

«و نادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم الله» (16).

چون اهل جهنم گرسنه و تشنه اند، به بهشتي ها مي گویند از آب و غذای بهشت، چیزی به ما بدهید؛ زیرا شما سیراب و سیر و ما تشنه و گرسنه ایم؛ ولي آنها در جواب مي گویند:

«ان الله حرمهما علي الكافرين» (17):

خداوند آب و نان بهشت را بر کافران حرام کرده است؛ چنان که ذات اقدس اله می فرماید:

«انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة و مأواه النار» (18):

اگر کسی به خدا شرک ورزد، از آب و نان حلال بهشتیان محروم است؛ چون خود را در دنیا محروم کرده است. حاصل آنکه: تهذیب روح به تکمیل آن و تکمیل آن فقط در سایه تحصیل همین امور است.

کمال، نتیجه عمل انبیا و اولیا به عنوان انسان کامل، معرفی شده اند و آنها در مکتب کسی درس نخوانده تلاش آنها بر عمل، بیش از تلاش آنها بر علم بود. چون علم، مقدمه و وسیله عمل است، مگر علمی که عملی نیست، البته چنان علمی که پیوند مستقیم با عمل جارجی ندارد خود، عین عمل دل محسوب می گردد، و افزایش آن علم همواره مطلوب سالکان واصل است.

بنابراین، اگر علم به عمل ننشیند، وبالی برای عالم می شود و باید ابزار کشی کند؛ مانند کسی که در زمان جنگ به طور مرتب شمشیر تیز می کند. شمشیر سازی و شمشیر تیز کردن برای جنگ با بیگانه است. درس و بحث مثل شمشیر تیز کردنی است که انسان با استفاده از آن در جهاد اکبر باید به جنگ دشمن درون برود. از این رو بخش مهمی از کلمات ائمه (علیهم السلام) که همه آنها نور است، برای ارائه راه اصلی کمال به انسان است تا او را از توهّم کمال دروغین رهایی بخشند.

سعادت روح و بدن از پرسشهایی که جهان بینی الهی به آن پاسخ می دهد این است که سعادت چیست و آیا سعادت، و کمال انسان، تنها مربوط به روح اوست یا مربوط به روح و بدن او؟ آنها که برای بدن، هیچ نقشی قایل نیستند و آن را ابزاری بیش نمی پندارند، برای آن سعادت می معتقد نیستند و همه سعادت را برای روح وی می دانند و احیاناً به تفریط مبتلا می شوند و حق بدن را رعایت نمی کنند. عده ای که برای بدن سهمی قایل هستند و سعادت را برای بدن و روح می دانند، سلامت و داشتن امکانات مادی و... را جزو سعادهای بدنی و مسئله علم، حکمت، معرفت، قسط و عدل و... را از سعادهای روحی به شمار می آورند.

حکمت متعالیه در اینجا سخن تازه ای دارد که: گرچه بدن، نقش و سعادت مربوط به خود دارد اما باید آن را شناخت. انسان دارای دو بدن است:

- 1 بدن طبیعی و محسوس که زشتی و زیبایی اعتباری آن در اختیار خود او نیست و بر اساس «هو الذي يصوركم في الأرحام كيف يشاء» (19) با هر نوع خلقتی که خدا خواسته به دنیا آمده است.
 - 2 بدن برزخی که خود، آن را می سازد. این بدن خود ساخته، حد فاصل بدن مادی و روح مجرد است که به این ترتیب در حقیقت، انسان، موجودی سه نشئه ای یا سه مرتبه ای است که مرتبه نازله آن بدن طبیعی و مادی و مرحله عالی آن همان روح مجرد، و مرحله متوسط آن همان بدن برزخی است که خود انسان به تدریج آن را می سازد؛ یعنی هر کس با کاری که دارد انجام می دهد، سرگرم ساخت و ساز آن بدن وسطی است.
- اگر به معارف و مطالب حق، گوش می سپارد، بدنی می سازد که دارای گوش شنواست و اگر به آیات الهی می نگرد و حق چشم را ادا می کند و از گناه چشم، می پرهیزد، بدنی می سازد که دارای چشم، بینا و بیدار است و در مورد

اعضا و جوارح دیگر نیز چنین است.

از این رو در حالت خواب و نیز بعد از مرگ، چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند. البته دیگران که در دنیا نابینا و ناشنوا بودند و بدن برزخی را درست نساختند، چیزهایی که ماسخ با هستی آنهاست یعنی قهر خدا و طنین جهنم را می شنوند؛ اما بهشت را نمی بینند، بوی آن را استشمام نمی کنند و صدای فرشتگان رحمت را نمی شنوند.

حکمت متعالیه، هم برای بدن طبیعی و مادی سعادت قایل است چون بدن را مرحله نازله روح انسان می داند و هم همتش را برای ساختن بدن برزخی مصروف می دارد؛ زیرا بدن برزخی است که در همه حالات با انسان است.

حکمت متعالیه و سعادت روح بحث دیگر این است که سعادت روح چیست؟ حکمای پیشین مشاء، سعادت روح را رسیدن به مرحله «عقل مستفاد» می دانستند؛ ولی حکمت متعالیه که برداشتش از قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) بیشتر و قویتر است، سعادت انسان را بسیار برتر از اینها می داند.

در مسئله تعیین محدوده سعادت انسان، بر اساس حکمت متعالیه، چند نکته وجود دارد که بر محور خلیفه الهی انسان، دور می زند. وقتی ما می توانیم مقام خلیفه، یعنی انسان را بشناسیم که نخست، «مستخلف عنه» یعنی اوصاف جلال و جمال حق را بشناسیم. اگر اوصاف و اسمای الهی شناخته شود، هم رابطه انسان با مافوق او که خداست و هم رابطه وی با مادون او که نظام هستی و آفرینش است، مشخص می شود و این عالیتترین مرحله اخلاق است.

اخلاق از علوم جزئی است که زیر مجموعه حکمت و فلسفه است ولی عرفان نه تنها زیر مجموعه فلسفه نیست بلکه همتای آن هم نیست بلکه فوق فلسفه است.

هدف خلقت برای تبیین موضوع خلیفه الهی انسان، چند امر لازم است:

امر اول این است که ذات اقدس اله، انسان را برای عبادت آفریده است:

«و ما خلقت الجن و الإنس الا ليعبدون» (20)

این «حصر» در آیه مزبور، ناظر به آن است که انسان نباید غیر خدا را بپرستد و فقط باید خدا را بپرستد؛ اما معنایش این نیست که کمال انسان، فقط در عبادت اوست و در معرفت، علم، حکمت، اختراع و ابتکار او نیست. بنابراین، آیه یاد شده نمی گوید هدف فقط عبادت است بلکه می گوید: فقط عبادت «خدا» هدف است که غیر خدا را نپرستند.

درباره علم فرمود:

«اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (21)

یعنی ذات اقدس اله، مجموعه آسمان و زمین و دستوری را که به وسیله فرشتگان در مجاری آسمان و زمین عبور می کند و تنزل دارد خلق کرده است تا شما به علم و قدرت خدا عالم شوید. یکی از اجزای مجموعه نظام آفرینش، خود انسان است که هدفی دارد و آن هدف، عالم شدن او به قدرت و علم خداست.

از مجموعه این دو آیه بر می آید که انسان باید عابد عالم باشد. عبادت، از آن عقل عملی و معرفت، از آن عقل نظری اوست و هویت انسان را عقل نظری و عقل عملی او تشکیل می دهد؛ یعنی انسان عالم عابد، انسان به

غنا و علم خدا ذات اقدس اله از یک سو می فرماید:

«ما ارید منهم من رزق و ما ارید منهم ان یطعمون» (22)

یعنی، خدا در برابر این همه نعمتی که به انسان داده از وی چیزی طلب نمی کند. لذا در آیه بعد خدا را رازق مطلق می داند:

«ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین» (23).

از سوی دیگر می فرماید: شما نمی توانید به خدا علم بدهید:

«قل أ تنبئون الله بما لا یعلم فی السموات و لا فی الأرض» (24)

آیا شما می خواهید چیزی را که خدا در باره آسمانها و زمین نمی داند به او خبر بدهید؟ وقتی خدا نمی داند،

معلوم می شود آن «شیء» موجود نیست، بلکه معدوم محض است و «شیء» نیست؛ وقتی شیء نبود

«ان الله بكل شیء علیم» (25)

شامل آن نمی شود و علم، به معدوم محض تعلق نمی گیرد. البته اگر فرض وجود بشود، آثار آن را هم خدا می داند؛ مانند:

«لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه» (26)

یا:

«لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا» (27)

و... اما معدوم محض، از آن جهت که هیچ ذاتی ندارد و شیئی نیست، تحت هیچ علمی قرار نمی گیرد. چون

علم، ظهور و کشف است و چیزی که معدوم محض است، مشهود و منکشف نخواهد شد؛ چنانکه اگر چیزی

ممتنع باشد، تحت قدرت قرار نمی گیرد. بنابراین، معدوم محض تخصصاً از قلمرو قدرت و علم خارج است نه

تخصصیاً، البته فرض وجود آنها مایه ثبوت وجود فرضی آنهاست و در این حال معلوم خواهند بود.

از طرف سوم، قرآن کریم در باره تعلیم خداوند می فرماید: «علم الإنسان ما لم یعلم» (28) یا «وعلمک ما لم تکن

تعلم» (29) یعنی، معلم حقیقی انسان، خداست یا می فرماید: «الرحمن * علم القرآن * خلق الإنسان» (30).

بنابراین، همه بهره های معنوی و علمی انسان هم از ناحیه خداست؛ چنان که بهره های مادی انسان هم از

ناحیه اوست.

در سوره مبارکه «ابراهیم» می فرماید: «إن تکفروا أنتم ومن فی الأرض جمیعاً فإن الله غنی حمید» (31) اگر همه

مردم کفر ورزند، خدا آسیب نمی بیند.

خدا چون حکیم محض است، کار او سراسر حکمت و با هدف است و چون غنی صرف است، کار را برای خود نمی

کند؛ بلکه خود چون کمال محض است، کار از او نشئت می گیرد؛ زیرا هر موجودی، کاری را که انجام می دهد

برای رسیدن به کمال است؛ اما کمال مطلق برای رسیدن به هدفی کار نمی کند؛ بلکه چون کمال است و قدرت،

مشیئت و اختیار او عین ذات اوست، بر اساس اختیار، کار می کند و خدا این چنین است.

تخلیق خلیفه خدا به صفات الهی بعد از این که روشن شد خدا «مستخلف عنه» است و این اوصاف را دارد، خلیفه

خدا نیز باید به این امور متصف باشد. سعی خلیفه خدا این است که مردم، خدا را عبادت کنند؛ چنانکه در جبهه

هاي جنگ، شعاري كه مسلمانان به دستور رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مي دادند اين بود: ما مأموريت پيدا کرده ايم شما را از عبادت بتها به عبادت «الله» و از ذلت به عزت منتقل كنيم» (32). پس بعثت انبيا، ولايت اوليا و امامت امامان (عليهم السلام) براي اين است كه مردم بنده خدا باشند و براساس: «يعلمهم الكتاب و الحكمة و يزكيهم» (33) آنان معلم، مربي و مزكي مردمند.

همان طور كه خدا براي تعليم جوامع بشري، سفره هستي را گسترده و انس و جن را براي عبادت آفريده، خلفاي الهي نيز اين دو كار را، «خلافتا» و «نيابتا» و «مظهرا» دارند و همان طور كه ذات اقدس اله در افاضه، غرض مادي ندارد آنان نيز در امتثال مأموريت الهي غرض مادي ندارند و سخن همه آنان اين است كه: «و ما أسئلكم عليه من أجر إن أجري إلا علي رب العالمين» (34)

ما از شما چيزي نمي طلبيم. اگر رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم مودت عترت طاهرين (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين) را به عنوان اجرت خواست و فرمود: «لا أسئلكم عليه أجرا إلا المودة في القربي» (35) اين اجر هم در حقيقت، صراط مستقيمي است كه پيمودن آن به سود خود انسان است.

آنان گرچه نسبت به خدا فقير صرفند؛ اما نسبت به مادون او غني و از همه چيز بي نياز هستند. سخن آنها در سوره «انسان» اين است كه: «انما نطعمكم لوجه الله» (36) اطعام، تنها اين نيست كه اهل بيت (عليهم السلام) نان افطاري را به مسكين، يتيم و اسير مرحمت كردند؛ زيرا در ذيل آيه «فلينظر الإنسان الي طعامه» (37) از امام صادق (صلوات الله و سلامه عليه) رسيده است كه انسان بايد نگاه كند ببيند علمش را از چه كسي مي گيرد (38). آنچه در ذيل اين آيه وارد شده، نشانه آن است كه همه آياتي كه درباره طعام انسان نازل شده، اگر قرينه بر اختصاص به طعام مادي نداشته باشد هم ناظر به طعام مادي است و هم ناظر به طعام معنوي.

اگر اين آيه شامل دو قسم طعام است، آيات ديگر هم شامل اين دو قسم مي شود؛ مانند آب كه بر دو قسم است: آبي كه از چشمه و چاه مي جوشد يا از آسمان نازل مي شود؛ و آبي كه آب زندگاني يعني علم و معرفت است. زمين، براي طعام مادي و زمينه و استعداد، براي طعام معنوي است. بنابراين، طعام به استناد اين روايت بر دو قسم است: طعام ظاهر و طعام باطن؛ و اطعام كننده ها، كه عترت طاهرين (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين) هستند هم طعام ظاهر مي دهند؛ چنان كه در باره مسكين، يتيم و اسير اين كار را كردند و هم طعام باطن را عطا مي كنند كه علوم و معارف است.

وجه الله همان گونه كه خدا هيچ هدف زايد بر ذات ندارد؛ چون خود، هدف است خلفاي الهي نيز هيچ هدفي ندارند؛ چون خود، البته نسبت به مادون نه نسبت به مافوق هدف هستند؛ زيرا فرمودند: «إنما نطعمكم لوجه الله»

ما براي «وجه الله» اطعام مي كنيم؛ در حالي كه خودشان بر اساس روايات، «وجه الله» و «وجهه عند الله» هستند.

مفسر، آيه مزبور را به انضمام نصوصي كه دلالت دارد بر اينكه آن ذوات نوراني وجه الله اند تحليل مي كند و به اين صورت نتيجه مي گيرد كه سخن علي بن ابي طالب، فاطمه زهرا، حسن مجتبي و حسين شهيد (صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين) اين است كه ما «وجه الله» هستيم و چون وجه الله هستيم هم مظهر «رازق» و هم مظهر «هو العليم و المعلم» هستيم.

پس خلیفه خدا دو پیام دارد:

1. نسبت به مادون می فرماید:

«إنما نطعمکم لوجه الله»

«و ما أسئلكم علیه من أجر إن أجرة رب العالمین» .

2. نسبت به ما فوق خود که عبد محض اوست، می گوید:

«إنا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطریرا» (39)

و خوف آنها مانند رجایشان بیش از خوف و رجای دیگران است؛ چنان که علم و معرفت و عبادت آنان نیز بیش از علم و معرفت و عبادت دیگران است؛ زیرا همه اینها جزو شئون هستی یک موجود است، اگر اصل هستی یک موجود به کمال بار یابد، شئون آن هم به کمال بار می یابد.

بنابراین، تهذیب روح و رعایت اصول اخلاقی می تواند بازده خوبی داشته باشد. این سخنان بلند در «طهارة الأعراق» ابن مسکویه (40) و مانند آن نیست. چون این بزرگوار می گوید ما بسیاری از این مطالب را برای حفظ حرمت ارسطو و حق شناسی از وی نقل می کنیم (41) و در سخنان ارسطو، این سخنان بلند نیست بلکه در حکمت متعالیه متبلور است که گذشته از آنکه از فضایل حکمت مشاء و فواضل حکمت اشراق برخوردار است و امدار عرفان ناب عارفان ولایی، چونان سید حیدر آملی و دیگر پرچمداران ویژه معرفت خدا و اسمای حسنی و صفات علیای الهی است.

پی نوشت ها :

1 سوره ملک، آیه 3.

2 سوره فصلت، آیه 11.

3 سوره نساء، آیه 122.

4 تحف العقول، ص 292.

5 سوره طه، آیه 114.

6 سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیه 19.

7 سوره اسراء، آیه 80.

8 بحار، ج 66، ص 396، ح 83.

9 سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیه 19.

10 سوره عنکبوت، آیه 45.

11 سوره قیامت، آیات 14 15.

12 تاء «بصيرة» برای مبالغه است، مانند «علامة» ، نه تأنیث.

13 عنهم (علیهم السلام): «لیس لك من صلاتك إلا ما أحضرت فيه قلبك» (بحار، ج 81، ص 259، ح 57) .

14 سوره حاقه، آیات 35 36.

15 سوره غاشیه، آیه 6.

16 سوره اعراف، آیه 50.

17 همان.

18 سوره مائده، آیه 72.

19 سوره ذاریات، آیه 56.

20 سوره ذاریات، آیه 56.

21 سوره طلاق، آیه 12.

22 سوره ذاریات، آیه 57.

23 همان، آیه 58.

24 سوره یونس، آیه 18.

25 سوره انفال، آیه 75.

26 سوره انعام، آیه 28.

27 سوره انبیاء، آیه 22.

28 سوره علق، آیه 5.

29 سوره نساء، آیه 113.

30 سوره الرحمن، آیه 3.

31 سوره ابراهیم، آیه 8.

32 امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بخشی از این اهداف اشاره می کند: (نهج البلاغه، خطبه 147).

33 سوره بقره، آیه 129.

34 سوره شعراء، آیه 109.

35 سوره شوری، آیه 23.

36 سوره انسان، آیه 9.

37 سوره عبس، آیه 24.

38 تفسیر برهان، ج 4، ص 429، ح 1.

39 سوره انسان، آیه 10.

40 احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه (230 421) فیلسوف و پزشک نامور اسلامی که در طب علمی و عملی، لغت، ادب، فنون شعر، کتابت، منطق، ریاضیات و به ویژه در علم اخلاق شهرت بسیار داشت. از آثار اوست: ترتیب السعاده، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، جاویدان خرد، آداب الفرس والهند، تجارب الأمم و تعاقب الهمم.

41 تهذیب الأخلاق، ص 24، 94.